

## زمینه اجتماعی سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی

\* محمد سپهری

\*\*ستار عودی \*\*\*سید محمدرضا هاشمی نیا

### چکیده

سلسله‌های سیاسی در گذر زمان و در پی تحولات سیاسی-اجتماعی دچار ضعف و رخوت شده و در نهایت در معرض سقوط و انقراض قرار می‌گیرند. جنبه‌های دینی و مذهبی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در این بین دارد. خلافت عباسی به‌عنوان یکی از سلسله‌های سیاسی-دینی پس از پنج قرن‌واندی فرمانروایی بر قلمرو وسیعی از جهان اسلام، سرانجام به دست مغولان فروپاشید و بغداد، مرکز خلافت اسلامی پس از کشت و کشتار عظیم توده‌های مسلمان به دست سپاهیان تحت فرماندهی هولاکو سقوط کرد و دولت یکپارچه اسلامی از هم پاشید و تمدن اسلامی به شدت آسیب دید. بررسی علل

\* استاد گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

sepehran55@gmail.com

\*\*دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مذكر، تهران، ایران. sattar\_oudi@yahoo.com

\*\*\*دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران،

hasheminia1397@yahoo.com ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۲۰



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies).  
This is an Open Access article distributed under the terms of the **Creative Commons Attribution 4.0 International**, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

و چگونگی سقوط بغداد از زوایای مختلف قابل بررسی است. یکی از این زوایا عوامل تسریع کننده سقوط بغداد است که کمتر به عنوان موضوعی مستقل به آنها پرداخته شده است. از اینرو این مقاله با استناد به منابع، بدرصد پاسخگویی به این پرسش است که بستر اجتماعی چه تاثیری در تسریع سقوط بغداد داشت؟ داده‌ها مویذ آن است که جنگ‌های فرقه‌ای، اختلافات درون نهادهای دیوانی، حاکم‌شدن ناامیدی در جامعه و نبود اتحاد و یکدستی در جامعه آن روز زمینه اجتماعی مناسبی شد تا تهاجم مغولان به پایتخت خلافت عباسی تسهیل شود و آگیزه‌ای برای دفع این تهاجم در جامعه آن نباشد.

**کلید واژه‌ها:** بنی عباس، نارضایتی اجتماعی، سقوط بغداد، حمله مغولان.

#### ۱. مقدمه

موضوع نوشتار حاضر، پرداختن به علل بلندمدت و درون زای سقوط خلافت عباسیان و شهر بغداد است که فارغ از علل بیرونی از جمله حمله مغولان به مساله نقش اوضاع اجتماعی، تکثر گروه‌های قومی و مذهبی و قبایلی در بغداد نیمه اول قرن هفتم هجری در خلق پاشنه آشیل شکست و اضمحلال خلافت عباسی می‌پردازد. موضوع توسعه جغرافیای قلمرو خلافت از سده آغازین پس از اسلام باعث گردید تا امت‌ها و ملت‌های متعددی تحت اداره حکمرانی خلافت اموی و پس از آن تحت سیطره خلافت عباسی قرار گیرند. به گونه‌ای که قلمرو خلافت عباسی به یک امپراتوری گسترده‌تر و بزرگ‌تر از امپراتوری روم تبدیل گردیده بود و از «اندلس در غرب تا ممالک چین در شرق و از دریاچه آرال در شمال تا کرانه‌های نیل در جنوب» وسعت یابد.<sup>۱</sup> این روایت بیانگر آن است که دوره عباسیان ممالک اسلامی به وسیع‌ترین مساحت جغرافیایی خود نائل شد. این حجم وسیع از ممالک که به روایت مورخان معاصر آن بیش از ۴۸ ولایت داشته است و در این ولایات انواع گروه‌های اجتماعی را در درون خود جای داده بود باعث می‌شد تا در شرایط بحرانی امکان تسلط و فرمانروایی خلافت بر آنان و فرمانری مردمان ممالک وجود

نداشته و ممالک بنا به وجود زمینه های نارضایتی عمومی در شرایط بحران مواجهه با خطر خارجی، خود به مولفه و نقطه ضعفی تبدیل می شدند.

مساله این مقاله با تاکید و اهمیت بخشیدن به علل اجتماعی سقوط دستگاه خلافت عباسی بعد از چند سده حکمرانی آنان متمرکز است. جامعه اسلامی در عصر خلافت عباسی از تعدد و تکثر اوقوام و گروههای اجتماعی و تنوعات مذهبی برخوردار بود و در ادوار پایانی حکومت خلفای عباسی از اتخاذ سیاست تسامح و تساهل بی بهره بود و این امر زمینه نارضایتی عمومی و اجتماعی را فراهم می کرد. بافت جمعیتی ممالک خلافت اسلامی از نظر نژادی شامل اعراب، ایرانیان، ترک ها، رومی ها، سیاهان بود و از حیث مذهبی دربردارنده مسلمانان، یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان بود.<sup>۲</sup> این تمام دسته بندی های جامعه تحت سیطره خلافت عباسی نبود بلکه در طی قرون، طبقه بندی های اجتماعی متعددی بر این تعدد و تکثرات افزوده شده و گروههایی همچون اشراف، موالی، آزادگان، بردگان<sup>۳</sup> و ... نیز نوعی از طبقه بندی نابرابر را در جامعه عصر عباسیان تشکیل می دادند که همه این موارد زمینه های اشتعال تفرقه و چنددستگی ها در شرایط بحرانی را فراهم می کرد. این امر در ظهور انواع قیام های مذهبی و فرقه ای در دوره خلافت عباسی به خوبی نشان داده می شود. اوضاع ممالک مختلف که در ذیل قلمرو حکمرانی عباسیان بودند چندان رضایت بخش نبوده و شورش های پیاپی قرامطیان در حجاز و جزیره العرب به دلیل بی توجهی خلافت عباسی به آن رخ می داد. فقر و کم دانشی در جزیره العرب<sup>۴</sup> به دلیل سیاست های بی توجهی خلفا در اوج خود قرار داشت.

بر این اساس، در این پژوهش سعی بر آن است تا به این پرسش پاسخ داده شود که زمینه های اجتماعی سقوط خلافت عباسی چه بوده و چه عواملی در تسریع این روند موثر بوده اند؟

روش تحقیق حاضر بر تحلیل و تعلیل تاریخی متمرکز است به این معنا که در بخش تحلیل تاریخی سعی بر ارزیابی و نقد روایت های برآمده از منابع مختلف می شود و سعی

در زمینه تعلیل و تفسیر متون تاریخی از خوائش مخاطب محور و بر اساس قرائت و خوائش علمی و نقادانه از منابع به علت شناسی سقوط خواهیم پرداخت. تاکنون کتابها و مقالاتی درباره حکومت خلفای عباسی و نحوه حملات مغولان به ایران به زیور طبع آراسته شده است اما به طور مشخص با محوریت متغیر اصلی تحقیق حاضر یعنی بررسی زمینه های اجتماعی سقوط خلافت کمتر توجهی شده و بررسی ها در این خصوص به سطور اندک و ناچیز در منابع بسنده شده است.

## ۲. زمینه های اجتماعی سقوط بغداد

سقوط بغداد در دوره عباسی، معلول مجموعه عللی است که مکمل هم هستند و نبود هر کدام می توانست، روند این واقعه را به مسیر دیگری هدایت کند. در بررسی این علل جوانب مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شایان توجه است و در این پژوهش به علل اجتماعی پرداخته می شود.

### ۲.۱، مبارزات طبقاتی

درگیری های فکری ناشی از تعدد گروههای فکری و فرهنگی نقش مهمی در فراهم شدن زمینه های چالش و شکاف اجتماعی در ممالک خلافت عباسی ایفا می کرد؛ در قرون مختلف حکمرانی عباسیان شاهد این اتفاق هستیم که جنبش هایی معتقد به وجود مشکلات اجتماعی که در نتیجه توزیع نابرابر ثروت، تقسیم ناعادلانه فرصت های شغلی و نیز عدم تساوی در تقسیم مالکیت وسایل تولید اعم از زمین و اقطاع و ... و نیز نابرابری در آزادی فردی- اجتماعی در میان گروههای متعدد به ایجاد چالش بالقوه و بالفعل اجتماعی منجر می گردید. این نارضایتی ها خود را در قالب مبارزات اجتماعی و سیاسی از طریق مخالفت و رویاروی و اعمال خشونت جمعی نشان می داد. جنبش های قرمطیان، زنگیان و عیاران از جمله شورش های اجتماعی بود که برآمده از احساس نابرابری عمومی در بین گروههای اجتماعی بود. قرمطیان در نیمه دوم قرن سوم و با گذشت بیش از یک قرن از تاسیس خلافت قیام کردند. مبارزه سیاسی و اجتماعی در این دوره به شدت ادامه یافت و

پنه و گستره خلافت عباسی و نیز عدم توانایی حکومت مرکزی در پیگیری آنچه که در ممالک خلافت رخ می داد باعث پژواک و انعکاس این وضعیت در درون خلافت شد. شکاف طبقاتی عمیق و نیز ظهور طبقات با منافع متفاوت در فروپاشی مهم ترین دستاوردهای اقتصادی تاثیر داشت و جامعه را به جامعه ای تجاری بدل کرده بود که نقش کشاورزی خود را از دست داده بود. این امر به افزایش هزینه های حکومت و آشوب سپاهیان مزدور در بازارها و انحصار اموال در دست سران سپاه و خالی شدن خزانه حکومت منجر گردید.

در واقع، تبدیل شدن اراضی حکومت و زمین های کشاورزان به زمین هایی که در تیول دیگری قرار گرفته بود به گسترش اختلافات اجتماعی و افزایش احساس ظلم نزد طبقات فقیر انجامید. هر چه از قرون اولیه حکمرانی خلفای عباسی به عصر چهارم این خلافت و دوره سقوط نزدیک می شویم این وضعیت بحرانی تر شده است. این روند به گونه ای پیش رفت که «تقسیم بندی اقتصادی طبقات جای تقسیم بندی بر پایه نسب و نژاد» را گرفت.

اگر در قرون اولیه و ادوار اولیه حکمرانی عباسیان مساله ستم اجتماعی بر کشاورزان محدود به اعمال مالیات بر او بود اما در نیمه اول قرن هفتم هجری این ظلم به شکل فشار مضاعف بر کشاورزان از طریق واگذاری اراضی به شکل اقطاع به فرماندهان سپاه تشدید یافت که این امر به نابودی تولیدات کشاورزی و صنعتی انجامید زیرا سپاهیان در امر تولید تمایل زیادی به سود سریع داشتند و بی توجهی آنان به نیازهای کشاورزان به افت تولید و ضربه مهلکی بر اقتصاد بود. تداوم این روند در عصر دوم خلافت عباسیان باعث شد تا اختلاف طبقاتی بر اساس قدرت و ثروت شکل بگیرد.

## ۲,۲ اختلافات فرقه ای

آنچه که مسلم است اینکه اندیشه سنی خلفای عباسی از نیمه قرن سوم تا عصر سقوط آنان در برابر تحركات شیعیان، خوارج، غلات و ... پاسخگو نبود و در نتیجه، راهکاری برای حل بحران روبه رشد در همه سطوح ارایه نکرد. در این شرایط دعوت اسماعیلیان الموت به

عنوان فرقه ای شیعی در مقابل اسلام سنی مذهب حاکمان، ظاهر شد. این حرکت به واقع توانست تا قلب اندیشه های قیام کنندگان و جنبش های ضدظلم و عدالتخواهانه را در ممالک اسلامی، به خود جلب نماید. وقتی که اسماعیلیان با شکنجه و تعقیب مواجه شدند، درصدد برآمدند تا در مکان های دور دست و صعب العبور پناهگاه بسازند. آنها هر وقت که شرایط فراهم بود به نشر مخالفت خود با حکمرانان عباسی مبادرت می کردند.

گروه دیگری که در اثر سیاست های ناعادلانه خلافت عباسی دست به قیام و اعلام نارضایتی زدند زنگیان بودند که از زنگبار و با هدف تامین برده برای خلافت عباسی به قلمرو ممالک اسلامی آمده بودند (حسن ابراهیم حسن، جلد سوم: ۳۵). آنان برای مقابله با حکومت عباسی سعی در برقراری ارتباط با بردگان کارگر در اراضی اربابان و سپاهیان و میدن روح عصیان در آنها کردند. آنها به تصرف ممالکی از خلافت از اهواز تا واسط توفیق یافته و تهدید مهمی برای خلافت شدند

تبیین این مسائل از این حیث اهمیت دارد که حوادث و رخدادهای مهم تاریخی در ظرف زمانی و مکانی خاصی رخ می دهند و شرایط اجتماعی - سیاسی و مذهبی بغداد و سایر ممالک خلافت اسلامی به گونه ای بود که امکان رخنه پذیری فراوان داشته است. منازعات مذهبی در بین سالهای ۲۳۲ تا ۶۵۶ ه.ق باعث شده بود تا همه مراکز علمی و فرهنگی، بازارها و محله های محل نزاع واقع گردد.

بغدا به عنوان مرکز دارالخلافت اسلامی تعدد و تکثری از ترکیبات متنوع جمعیتی، نژادها و ملیت ها و متکثر از حیث بافت مذهبی بود؛ حضور ادیان ایرانی اعم از زردشتی، مانوی، نصرانی، اقلیت هایی از نصارا (مقدسی، احسن التقاسیم، جلد ۱: ۱۷۴)، در کنار مسیحیان ن یهودیان و مسلمانان هر کدام به شعباتی تقسیم می شدند. طبیعتاً هر گونه تغییر و تحولی در ساختار سیاسی دستگاه خلافت باعث شکل گیری موجی از تحولات در سراسر جامعه اسلامی و بویژه بغداد می گردید. رقابت های سیاسی میان خاندان های حکومتگر محلی با خلافت عباسی و حضور برخی از خاندان های حاکم همچون سلجوقیان و خوارزمشاهیان به نوعی چالش مشروعیت و بحران سیاسی برای حاکمیت

محسوب می شد. این سنخ از تحولات مذهبی نقش مهمی در شکل گیری منازعات مذهبی- سیاسی بغداد و کل قلمرو دارالخلافه داشت. مساله و بحران مشروعیت در طول دوران زمامداری خلفای عباسی در برهه ای از حضور سلجوقیان و خوارزمشاهیان با مساله مهم تری نیز مواجه گردید که آن حفظ قدرت و موجودیت خلافت عباسی در برابر نفوذ و سلطه رویه گسترش ترکان بود. (طبری، جلد ۹: ۲۶۲) از دوره خلافت المعتضد ۲۸۹-۲۷۹ه.ق منازعات به سطح نزاع مذهبی توسعه یافت و نقش خلیفه در دامن زدن به این منازعات تاثیرگذار بود. (کریمی قهی؛ ۱۳۹۳: ۴۶) مجموع این عوامل نقش مهمی در فراهم شدن زمینه های سقوط اجتماعی و مذهبی بغداد پیش از وارد شدن آخرین ضربه یعنی حمله مغولان را فراهم آورده بود.

### ۳. شیوه حکومت داری المستعصم

در برابر این حملات متوالی و خونبار مغولان، خلیفه عباسی المستعصم بالله که به سست ارادگی و رفاه طلبی و خست معروف بود، کوچکترین توجهی به وضعیت خطرناک قلمرویش نداشت، و هرگز به ذهنش خطور نکرد برای مقابله و نبرد با مغولان متجاوز سپاهی منظم و منسجم تشکیل دهد؛ بلکه جمعی از یاران و درباریان همواره قدرت مغولان را ناچیز شمرده آنان را نزد وی کوچک می کردند و اینکه جرأت و جسارت حمله و تجاوز به بغداد پایتخت خلافت را ندارند.

این تصورات واهی و اختلافات شدید میان درباریان و وزیرش ابن علقمی، و درگیریهای داخلی و باورهای غلط خلیفه مبنی بر اینکه حاکمان جهان اسلام همگی به کمکش خواهند آمد و مسایل دیگر همچون اختلاف و درگیری اهل سنت و شیعیان پایتخت، از عمده ترین عوامل سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی به شمار می روند (از جمله بنگرید: ابن فوطی، ص ۱۶۸، ۲۲۰، ۲۶۱؛ ابن تغری بردی، ج ۷، ص ۴۸).

در سال ۶۴۰ هـ و در آغاز خلافت المستعصم بالله فتنه بزرگی در رابطه با شکارشیر در دو محله بغداد رخ داد که منجر به کشتار جمعی و غارت برخی از اماکن شد و در فاصله سالهای ۶۴۴-۶۴۸ هـ دزدان در بغداد بشدت فزونی یافتند. آنان به زور اموال مردم را به

سرقتمی بردند (ابن فوطی، ص ۱۱۳، ۱۷۵-۱۷۷، ۲۲۳، ۲۵۴). در سال ۶۵۳ هـ کشمکش و درگیری بزرگی میان محله های بغداد رخ داد که در آن حدود سی نفر کشته شدند. این درگیریهای محلی میان سنیان و شیعیان همچنان ادامه یافت و خلیفه از خاموش کردن این فتنه های مذهبی عاجز بود، و به همین دلیل در سال ۶۵۴ هـ بزرگترین فتنه و آشوب میان معتقدان دو فرقه در محله معروف «کرخ» رخ داد و منجر به کشتار جمع زیادی از مردم شهر و غارت منازل فراوان شد (ابن فوطی، ص ۲۶۷-۲۷۷، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۲۴-۳۲۵؛ ابن طقطقی، ص ۳۱۹).

در کنار این کشمکشهای مذهبی، رقابت شدید میان فرمانده سپاه خلیفه مجاهدالدین دوادار کوچک (الصغیر) و مؤیدالدین محمدبن احمد علقمی وزیر مقتدر خلیفه در سال ۶۵۳ هـ مزید برعلت شد که هر کدام از آنان دیگری را به خیانت و توطئه متهم می کرد (ابن فوطی، ص ۲۹۴-۲۹۸، ۳۰۴-۳۰۵؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۶۹۸-۶۹۹).

افزون براین، حوادث طبیعی همچون طغیان رودخانه دجله و جاری شدن سیل در نواحی بغداد در سالهای ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴ (ابن فوطی، ص ۲۲۹-۲۶۷، ۲۳۳) که ویرانیهای فراوانی بار آورد و باعث خشم و نارضایتی مردم و سست شدن برج و باروهای شهر گردید، از دیگر عوامل سقوط تواند بود.

#### ۴. نقش طوایف مغول در سقوط بغداد

بررسی عمیق حوادث تاریخی نیمه اول سده هفتم هجری نشان می دهد: مسئولیت عمده سقوط بغداد به دست مغولان، تنها برعهده واپسین خلیفه عباسی المستعصم بالله (خلافت: ۶۴۰-۶۵۶ هـ) نبوده بلکه سه خلیفه پیش از او یعنی: الناصرالدین الله (خلافت: ۵۷۵-۶۲۲ هـ)، الظاهر بامرالله (خلافت: ۶۲۲-۶۲۳ هـ) که خلافت کمتر از یکسال او تا حدودی وی را از مسئولیت مبرا می سازد، و المستنصر بالله (خلافت: ۶۲۳-۶۴۰ هـ) نیز هر کدام به نحوی در این سقوط نقش داشتند. درگیری و اختلاف میان خلیفه عباسی الناصر و علاءالدین محمد بن تکش سلطان خوارزم (حک: ۵۹۶-۶۱۷ هـ) بر سر تصاحب سرزمینهای زیر سلطه سلجوقیان، منجر به جنگ میان دو طرف و شکست سخت سپاه



خلیفه عباسی شد (منهاج سراج، ج ۱، ص ۱۲۸). در اثر این شکست، خلیفه عباسی الناصر کینه محمد بن تکش خوارزمشاهی را بدل گرفت، و بنا به برخی روایات و اخبار تاریخی، بعدها نامه ای خطاب به مغولان نوشت و آنان را تشویق و تحریک کرد تا به قلمروی سلطان محمد خوارزمشاه یورش و آن را تصرف کنند (سبط ابن جوزی، ج ۸، ق ۲، ص ۵۹۹، ۶۳۴).

چنانچه گفته ابن اثیر (ج ۱۲، ص ۳۶۱) که خود معاصر این حوادث است پذیرفته شود، نامه تحریک آمیز خلیفه عباسی از یکسو و جنگهای متعدد علاء الدین محمد خوارزمشاه جهت سرکوبی مخالفان و فرمانروایان نواحی مختلف «ماوراء النهر» و «خراسان» از سوی دیگر باعث تضعیف قدرت علاء الدین خوارزمشاه و ناتوانی وی از مقابله با حملات مغولان به قلمرویش شد، و در نتیجه شکست خورد و پا به فرار گذاشت.

در چنین شرایطی حمله مغولان به سرزمینهای شرق جهان اسلام به قصد توسعه طلبی و برپایی امپراطوری وسیع جهانی در سال ۶۱۶ هـ با یورش سپاهیان مغولی به رهبری چنگیزخان به شهرهای بزرگ و پر آوازه خوارزم و ماوراء النهر و خراسان بزرگ آغاز گردید (منهاج سراج، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۲).

مغولان در فاصله سالهای ۶۱۶ - ۶۵۶ هـ به مدت چهل سال یورشهای زیادی به قلمروی جهان اسلام انجام دادند و فجایع بسیاری ببار آوردند، بی آنکه دستگاه خلافت عباسی که مشغول عیاشی و خوشگذرانی بود، اقدام مؤثری در جهت دفاع از شهروندان بی پناه خود در سرزمینهای شرقی خلافت انجام دهد، تا اینکه سرانجام مغولان توانستند در آغاز ۶۵۶ هـ بغداد پایتخت خلافت عباسی را تصرف کنند و دستگاه خلافت عباسیان را از بین ببرند.

چنگیزخان مغول از اوضاع آشفته قلمروی اسلام و دشمنی حاکمان نواحی مختلف قلمروی خلافت عباسی، و بی توجهی شگفت انگیز خلفای عباسی نسبت به خطر بزرگ مغولان، بهره جست و شهرهای بزرگ و آباد اسلامی مانند سمرقند، بخارا و خجند را

تصرف کرد و به کشتن وحشیانه مردم و نابودی و آتش زدن شهرها پرداخت (منهاج سراج، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ جوینی، ج ۱، ص ۱۸۳، ۱۹۷).

وقتی علاءالدین محمد خوارزمشاه از شکست سپاهش در مصاف با مغولان مطلع شد، پا به فرار گذاشت و راهی خراسان و سپس مازندران شد در حالی که مغولان به تعقیب وی بودند تا این که سرانجام در یکی از جزایر دریای خزر در سال ۶۱۷ به روایتهای متفاوتی از بین رفت (برای مثال: ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ نسوی، ص ۶۸).

مغولان در تعقیب محمد خوارزمشاه از رود جیحون گذشتند و شهرهای خراسان و سایر نقاط ایران چون ری، همدان و مراغه را یکی پس از دیگری تصرف کردند و به قتل و غارت مردم و آتش زدن شهرها پرداختند (ملک اشرف غسانی، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۷۸).

پس از مرگ محمد خوارزمشاه و سقوط نیشابور، چنگیز خان در سال ۶۲۰ هـ به مغولستان بازگشت و در رمضان سال ۶۲۴ هـ وفات یافت (جوینی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۱، ص ۳۸۵).

مغولان در تمام مسیر فتوحات خونبار و ویرانگر خود، چنان فجایع و کشتار و خرابیهایی را برجای گذاشتند که طی هشت سده گذشته همواره از آن سخن رفته و مؤرخان از آن به تلخی سخن گفته اند. در این راستا گفته های یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ هـ) و ابن اثیر جزیری (متوفای ۶۳۰ هـ) دو تن از بزرگان معاصر و شاهد عینی آن وقایع غمبار و خونین، عمق فاجعه را به خوبی آشکار می کند (یاقوت، ج ۲، ص ۳۹۸، ج ۵، ص ۳۳۲، ۳۹۶؛ ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۳۵۸).

مرگ چنگیزخان و تعیین نکردن جانشینی برای وی تا دو سال بعد و اختلافات درون خاندان حاکم مغولی، باعث شد چند سالی لشکرکشیهای مغولان به قلمروی خلافت فروکش کند اما خلفای عباسی هرگز اقدامی جهت ایجاد اتحاد میان مسلمانان و یا تدارک سپاهی برای مقابله و سرکوب مغولان در این شرایط مناسب، انجام ندادند و همچنان در بی خبری از محیط اطراف به عیش و نوش خود ادامه دادند (فوزی، ج ۲، ص ۲۵۰).

جلال الدین خوارزمشاه فرزند علاءالدین محمد نیز پس از بازگشت از هند در سال ۶۲۲ هـ از این فرصت استفاده نکرد، و به جای نبرد با مغولان و بازپس گیری قلمرویش، به یورش و غارت شهرهای اسلامی پرداخت (ابن عبری، ص ۲۴۵-۲۴۷؛ ملک اشرف غسانی، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۷) و سپاهیانش که به گفته ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ؛ دول الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۱) از راه غارت و چپاول دیگران امرار معاش می کردند، در شیبخون زدن به شهرهای ایران و عراق چون تبریز، بعقوبا، تکریت و بادرایا و قتل و تخریب و آتش زدن، دست کمی از مغولان را نداشتند (سبط ابن جوزی، ج ۸، ق ۲، ص ۶۳۴) چنانچه فجایعی که وی در شهر خلاط به وجود آورد حتی مغولان نیز چنان کاری را نکردند (ابوالفداء، ج ۳، ص ۱۵۳).

در برابر این یورشهای خانمان سوز، حاکمان شام و آسیای صغیر بر ضد جلال الدین خوارزمشاه متحد شدند و به جنگش رفتند و او را شکست دادند (ابن عبری، ص ۲۴۶). خوارزمشاه در نتیجه این شکست چنان ضعیف و بی توان شد که در نبرد با مغولان نتوانست کاری انجام دهد و شکست خورد و سرانجام در حال فرار در نیمه شوال ۶۲۸ هـ به دست یکی از کردها به قتل رسید (نسوی، ص ۲۷۹؛ ابن طقطقی، ص ۳۲۰).

مرگ جلال الدین منکبرنی و سقوط دولت خوارزمشاهیان که به منزله سد بزرگ و مخالفت می در برابر یورش مغولان و پیشروی آنان به سوی بغداد محسوب می شد (ابن تغری بردی، ج ۶، ص ۲۷۷) زمینه را برای حملات مجدد مغولان فراهم ساخت، از این رو سپاهیان مغولی پس از تصرف کامل قلمروی خوارزمشاهیان، حداقل ۱۳ حمله برق آسا تا پیش از سقوط بغداد به مناطق مختلف جهان اسلام انجام دادند (ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۳۸).

مغولان در سال ۶۲۹ هـ بر نواحی آذربایجان مستولی شدند و تا اربیل پیشروی کردند و فجایع هولناکی مرتکب شدند و در سالهای ۶۳۲ هـ تا ۶۳۴ هـ دوبار دیگر به اربیل هجوم آوردند و ساکنان شهر را مورد تعرض و تجاوز و کشتن قرار دادند (ابن عبری، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ ابن فوطی، ص ۸۴-۸۵).

در صفر ۶۳۵ هـ مغولان به اربیل و سامرا یورش بردند و این نواحی را بی آنکه مانعی فراروی آنها باشد، غارت کردند و چهار ماه بعد مجدداً حمله ور شدند که ظاهراً این بار خلیفه بغداد با التماس سپاهی هفت هزار نفره گردآوری کرد و به سرکردگی شرابی به مصاف مغولان فرستاد که در نخستین نبرد سپاهیان خلیفه شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند (ابن فوطی، ص ۱۰۹، ۱۱۳؛ غامدی، ص ۱۸۸-۱۸۹).

در سال ۶۳۹ هـ مغولان بر ارضروم چیره شدند و سپاه غیاث الدین کیخسرو سلطان سلجوقی را شکست دادند و در سال ۶۴۱ هـ بخشهای از شام را تصرف کردند و شهرهای ملطیه و شهر زور را گرفتند و غنایم بسیاری بدست آوردند (ابن عبری، ص ۲۵۱، ۲۵۵).  
در سال ۶۴۲ هـ مغولان برای نخستین بار به جزیره حمله ور شدند که حاکم میافارقین نجنگیده، پا به فرار گذاشت که در پی آن مغولان به آسانی شهرهای دیاربکر، حران، ماردین و رها را نیز به چنگ آوردند (منهاج سراج، ج ۲، ص ۱۹۳).

در محرم ۶۴۳ سپاهی ۱۶ هزار نفره مغولان از همدان به قصد بغداد حرکت کرد و بی آنکه با مقاومتی روبرو شود، مناطقی را در اطراف رود دجیل نزدیک بغداد را غارت کردند و به آذربایجان بازگشتند (رشید الدین فضل الله، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۰۷؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۱۶۸).

پس از چند سال مغولان بار دیگر در سال ۶۴۷ هـ به خانقین آمدند و مردم حومه بغداد را قتل عام کردند و سه سال بعد مغولان مجدداً به شهرهای جزیره یورش بردند و تصادفاً با کاروانی بزرگی برخورد و اموال آن تماماً غارت کردند و به آذربایجان بازگشتند (سبط ابن جوزی، ج ۸، ق ۲، ص ۷۷۲؛ ابن فوطی، ص ۲۴۱-۲۴۲، ۲۶۷).

#### ۱.۴ هولاکو در راه بغداد

اندکی پس از اینکه منگوقاآن (حک: ۶۴۸-۶۵۵ هـ) به امپراطوری مغولان رسید، برادرش هولاکوخان را در رأس سپاهی بزرگ روانه قلمروی خلافت عباسی کرد و از او خواست در مسیر حمله همه مخالفان و راهزنان را از بین ببرد و چنانچه خلیفه بغداد سرکشی کرد، او

را نیز بکشد(رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۶۸۵-۶۸۷). هولاکوخان در ۶۵۰ یا ۶۵۱ هـ از مغولستان حرکت کرد. در مسیر وی به سوی بغداد، حاکمان مناطق و نواحی مختلف به استقبال او می آمدند و ابراز اطاعت و فرمانبرداری می کردند(جوینی، ج ۳، ص ۷۲؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۶۸۹). هولاکو در بهار سال ۶۵۱ هـ از رودخانه جیحون گذشت و پس از مدتی استراحت در نواحی مختلف ترکستان در مرز شرقی سرزمین ماوراء النهر اردو زد و مسعود بن محمود یلواچ از او و سپاهیانش پذیرایی گرمی کرد و آنگاه به مدت چهل روز در حومه سمرقند بسر برد و سپس راهی کش شد که در آنجا نیز یک ماه سپری کرد (جوینی، ج ۳، ص ۹۶-۹۹).

سردار مغول در ماوراءالنهر نامه هایی برای حاکمان ولایات ایران زمین فرستاد و از آنان خواست هر کدام با گروهی از سپاهیانشان در جنگ علیه ملحدان اسماعیلی و گشودن قهستان و الموت شرکت کنند، و در صورت سرپیچی از این دستور آنان نیز مانند اسماعیلیان به هلاکت خواهند رسید. او همچنین نامه مشابهی نیز برای خلیفه عباسی المستعصم بالله فرستاد و از او نیروی کمکی خواست که خلیفه به توصیه برخی مشاورانش، از فرستادن کمک برای فتح قلاع اسماعیلیه خودداری کرد(رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۶۸۸-۶۸۹).

سپاه مجهز و سنگین مغولان ناگزیر زمستان سال ۶۵۳ هـ در نواحی میان شبرخان و بادغیس بسر برد و آنگاه در بهار سال ۶۵۴ هـ هولاکو که دچار بیماری شده بود راهی طوس شد و پس از شفا یافتن در شعبان ۶۵۴ هـ به بسطام و خرقان رسید و از آنجا به قصران و عباس آباد رفت و آنگاه قلاع اسماعیلیه را از سه طرف محاصره کرد. پس از تصرف و تخریب برخی از دژها و قلاع اسماعیلیه و در پی نامه های تهدید آمیز هولاکو به سران اسماعیلیه و فشار زیاد بر آنان، سرانجام خورشاه بن علاءالدین در آخر شوال یا اول ذیحجه سال ۶۵۴ هـ تسلیم شد و دژهای اسماعیلیه به دست مغولان فتح گردید(رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۶۹۵؛ بناکتی، ص ۴۱۵).

آنچه در اینجا آمده است  
ربطی به بحث بغداد ندارد و توضیحات اضافه  
است. می شود این بخش را حذف و نهایت  
این که در حد دو سه سطر آورد

#### ۲.۴ مقدمات یورش مغولان به بغداد

در ربیع الاول ۶۵۵ هولاکو از اطراف قزوین راهی همدان شد و در آنجا بخشی از سپاهش را به فرماندهی بایگونویان به آسیای صغیر فرستاد و آنجا را به تصرف خود درآورد (خصبک، ص ۴۸). هولاکو پس از گذری به آذربایجان در رمضان ۶۵۵ راهی بغداد شد و نامه ای تهدید آمیزی برای خلیفه عباسی فرستاد که در آن او را از نفرستادن نیروی کمکی برای فتح قلاع اسماعیلیه به شدت سرزنش کرد، و آنگاه از او خواست فرمانبردار باشد و برج و باروی بغداد را کاملاً تخریب کند و حکومتش را به پسرش بسپارد و خود به نزد وی بیاید و اگر نیاید وزیرش ابن علقمی و یا سلیمان شاه سیهسالار و یا دوادار متصدی دربار خلیفه بیاید و دستورات لازم را بشنوند و چنانچه خلیفه اجابت نکند باید منتظر جنگ باشد (رشیدالدین فضل الله، ج ۲؛ ص ۶۹۹-۷۰۱؛ قس: و صاف الحضرة، ص ۱۷).

خلیفه عباسی پس از مشورت با درباریان و برخلاف نظر صائب وزیرش ابن علقمی که معتقد بود باید شیوه مسالمت آمیز با مغولان در پیش گرفت، نامه تند و تهدید آمیزی در پاسخ برای خان مغول با شرف الدین ابن جوزی و بدر الدین نخجوانی بجای آن سه تن که هولاکو خواسته بود، فرستاد. این کار باعث خشم فرمانروای مغولان شد و منجر به ارسال نامه دیگری از سوی هولاکو گردید که خلیفه را بشدت تمام نکوهش و تحقیر کرد و اعلام کرد برای ریشه کن کردن خلافت عباسیان به سوی بغداد حرکت می کند (ابن طقطقی، ص ۳۱۹؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۰۰-۷۰۲؛ میرخواند، ج ۵، ص ۲۳۴).

پس از رد و بدل نامه های توهین و تهدید آمیز و ظاهراً چند نامه دیگر بی نتیجه (رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۰۲-۷۰۷؛ رشاد، ش ۱، ص ۱۳-۱۴)، هولاکو به دو سردارش در آسیای صغیر فرمان داد هر کدام سپاهیان را حرکت دهند و از راه اربیل و موصل به غرب بغداد رفته در آنجا اردو بزنند، و خود نیز از همدان همراه خواجه نصیرالدین طوسی و عظاملک جوینی راهی بغداد شد (طوسی، ضمیمه جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۸۱).

هولاکو پس از تصرف کرمانشاه و اسیر کردن یکی از امیران عباسی موسوم به آیبک حلبی که در مقابل زنده ماندن، راهنمای سپاه مغولی در ادامه لشکرکشی به سوی بغداد شد، نامه دیگری متضمن همان خواسته قبلی خلیفه عباسی فرستاد (همو، ص ۲۸۲-۲۸۴).

در ۹ ذیحجه ۶۵۵ هولاکو به حلوان رسید و در ۲۲ ذیحجه حرکت کرد و در خانقین حرمسرا و باروبنه سپاهش جا گذاشت و راهی بغداد شد و در ۱۱ تا ۱۵ محرم ۶۵۶ هـ به اختلاف روایات به شرق بغداد رسید و این شهر را محاصره کرد (جوینی، ج ۳، ص ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ابن فوطی، ص ۲۸۴-۲۸۵، ۳۲۵). در ۹ محرم ۶۵۶ هـ دو سپاه مغولی اردو زده در آسیای صغیر از رود دجله گذشتند و راهی محاصره غرب بغداد شدند. این دو لشکر در نزدیکی انبار با سپاه خلیفه عباسی به فرماندهی دوادار کوچک مصاف دادند و با عقب نشینی فریبنده خود و باز کردن سدهای رود دجلیل سپاه خلافت را در باطلاقی قرار دادند و اکثر آنان را کشتند و تنها دوادار کوچک و تنی چند از افرادی توانستند از مهلکه فرار کنند و به بغداد بازگردند، در حالی که سپاه مغول در تعقیب آنان به غرب بغداد رسید و طبق دستور هولاکو اردو زد و آنگاه به محاصره غرب بغداد پرداخت (دیاریگری، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سامرائی، ج ۲۶، ش ۳، ص ۶۳).

مغولان با حفر خندقی در اطراف بغداد و ایجاد سدخاکی، شروع به نصب منجنیقها روی سد کردند و به سنگ پراکنی به درون شهر پرداختند. همچنین دو گروه از سپاهیان مغولی در بالا و پایین رودخانه دجله پلها ساختند و آنجا مستقر شدند تا مانع فرار مردم از راه رودخانه شوند (جوینی، ج ۳، ص ۲۸۶، ۲۸۹؛ ابن عبری، ص ۲۷۰-۲۷۱).

بنابر روایات متعدد مؤرخان، پس از محاصره کامل بغداد، حمله اصلی برای گشودن شهر در روز ۲۲ محرم ۶۵۶ هـ شروع شد و شش روز به درازا کشید و هولاکو در برابر یکی از برجهای نسبتاً کوتاه بغداد موسوم به «برج عجمی» مرکز فرماندهی خود را قرار داد. او برای ایجاد تفرقه و تشتت میان مردم بغداد اعلامیه هایی با تیراندازی بر درون شهر انداخت و خاطر نشان ساخت تمامی علما، سادات، مشایخ و هرکسی که در جنگ شرکت

نکند، در امان هستند (طوسی، ضمیمه جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۸۶-۲۸۸؛ رشید الدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۱۰).

در روز جمعه ۲۵ محرم ۶۵۶ مغولان موفق شدند برج عجمی را تصاحب کنند و از آنجا شروع به پاکسازی دیگر برجها کردند (طوسی، ضمیمه جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۸۹؛ رشاد، ش ۱، ص ۲۱).

هنگامی که برتری کامل مغولان آشکار گردید و یأس مطلق در دل مردم بغداد بروز کرد و دیگر امیدی به مقاومت نبود، خلیفه عباسی المستعصم در اقدامی بسیار دیر هنگام، چند هیئت برای مذاکره نزد هولاکو فرستاد: ابتدا ابن علقمی با پاتریارک نسطوریان و بعد ابن علقمی و صاحب دیوان و تعدادی از بزرگان و اعیان بغداد، و سپس فرزندش با صاحب دیوان و جمعی از بزرگان و اموال و هدایای بسیار و سرانجام در آخرین روز محرم ۶۵۶ هـ پسر بزرگش با جمعی از درباریان و نزدیکان. هولاکو که عملاً پیروز میدان شده بود، هیچ سخنی را نپذیرفت و هیئتهای خلیفه را بدون مذاکره و البته بی نتیجه بازگرداند (طوسی، ضمیمه جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۸۷-۲۸۹؛ ابن ساعی، ص ۴۲۶).

در پی اصرار هولاکو، سلیمان شاه و دواتدار کوچک با پیروانشان که بالغ بر ۷۰۰ نفر بودند ناگزیر در اول صفر ۶۵۶ هـ به نزد خان مغول آمدند و در روز دوم صفر همگی به فرمان خان مغول کشته شدند. سرهای بزرگان به موصل فرستاده شد تا روی برج و باروهای شهر آویزان گردد و عبرت دیگران باشد (رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۱۱-۷۱۲؛ قزاز، ص ۳۳۷).

پس از کشت و کشتار بزرگان دربار و جمع زیادی از مردم، سرانجام المستعصم بالله عباسی در ۴ صفر ۶۵۶ هـ تسلیم شد و همراه خانواده و سه هزار تن از اعیان، سادات، قضات و بزرگان شهر نزد هولاکو آمد و پس از ملاقات در چادرهایی که در کنار دروازه کلوازی بغداد برپا شده بود، اسکان و گروهی برای حفاظت از او و همراهانش مأمور شدند (ابن دقماق، ص ۱۹۳؛ صیاد، ص ۲۶۴).

**Comment [E2]:** تا اینجا موضوع مذاکره برای تسلیم بغداد است و از مطلب بعدی تفاوت دارد. لازم است با تیتربندی جدا شود.



پس از تسلیم المستعصم بالله و سقوط بغداد و خلافت عباسی در ۴ صفر ۶۵۶ هـ هولاکو دستور غارت و چپاول و کشتن مردم شهر را صادر کرد. این کشتار هولناک هفت و به روایتی چهل روز به درازا کشید و نتایج فاجعه آمیز بود (ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۰۲؛ سبکی، ج ۵، ص ۱۱۵).

مغولان علاوه بر غارت، بخشهایی از بغداد را سوزاندند که در این میان می توان از جامع خلیفه، مراقد خلفای عباسی، بارگاه حضرت امام موسی کاظم(ع) نام برد و نیز همه مظاهر عینی تمدن بزرگ اسلامی چون مدارس، کتابخانه ها، دارالعلم ها را نابود کردند(ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۰۲؛ مقریزی، ج ۱، ص ۴۹۹).

هولاکو در ۹ صفر ۶۵۶ هـ به هنگام دیدار از کاخ خلیفه عباسی او را احضار و با لحنی بسیار تند وی را توبیخ و سرزنش کرد که چرا این اموال و خزائن پر از جواهرات و طلا را در راه بسیج سپاهی توانمند که می توانست از قلمرویش دفاع کند، خرج نکرده است؟ خلیفه خسیس و بی توجه نسبت به ملتش که پاسخی نداشت، آن را تقدیر الهی دانست.

هولاکو پس از تصرف تمام اموال خلیفه و پخش مقداری از آن در میان سردارانش، از خلیفه خواست اموال و ذخایر زیرزمینی را نیز فاش سازد. او که دچار وحشت شده بود حوضهای پر از جواهرات و طلا در محوطه کاخش را نشان داد و همه آنها نصیب مغولان گردید(رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۱۳). هولاکو حرمسرای خلیفه را که متشکل از ۷۰۰ زن و ۳۰۰ یا ۱۳۰۰ نوکر و کنیز بود میان خود و دیگر سردارانش، درمیان حسرت و اندوه خلیفه عیاش و بی اراده عباسی، تقسیم کرد (طوسی، ضمیمه جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۹۰).

این همه نشانه ضعف، بی تدبیری، بی خردی و ناتوان خلیفه و اطرافیان سبک مغز وی است که خود برخاسته از دنیاخواهی، عیاشی، اهداف پست و بی مسئولیتی خرد و کلان رجال دین و سیاست عباسی در این دوره بود. در مقابل دوراندیشی، اهداف کلان و بلند، جسارت و خشونت بی حد و مرز خان مغول و اطرافیان خردمند و لشکریان مطیع و توانمند وی متجاوزان بیگانه را بر جان و مال، و دین و ناموس مسلمانان چیره ساخت و

خلافت عباسی را برای همیشه از سرزمینهای شرق اسلامی برچید و نقطه عطفی بزرگ در تمدن اسلام و ایران گردید که هنوز هم آثار آن بر پیکره فرهنگ و تمدن این مرز و بوم نمایان است.

مؤرخان در مورد چگونگی قتل مستعصم، روایات مختلفی ارائه داده اند. براساس نظر اکثر مورخان، هولاکو خان در روز چهارشنبه ۱۴ صفر ۶۵۶ به هنگام ترک بغداد دستور داد خلیفه را در گونی یا جوالی گذاشتند و آنقدر لگه زدند تا جان داد بی آنکه خودش ریخته شود (برای مثال نگاه کنید: منهاج سراج، ج ۲، ص ۱۹۸؛ نویری، ج ۲۳، ص ۳۲۴، ج ۲۷، ص ۳۸۲؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۶۶۳). در روایتی دیگر، خلیفه را از خوراک منع کردند و وقتی درخواست غذا کرد، هولاکو دستور داد ظرفی پر از جواهرات و طلا برایش بیاورند. خلیفه گفت: این خوردنی نیست و هولاکو پاسخ داد: اگر چنین است چرا آن را میان مردم و سپاهیان پخش نکرده تا از او دفاع کنند. خلیفه پاسخی نداشت (طوسی، ضمیمه جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۹۰؛ وصاف الحضرة، ص ۲۹-۳۰).

براساس روایت یک مؤرخ ارمنی معاصر حادثه، قتل خلیفه به دست خود هولاکو انجام شده و بنا به نوشته یک مؤرخ گرجی، خلیفه به دست یکی از سرداران هولاکو موسوم به ایلکانویان با ضربه شمشیر گردن زده شد، و به نقل از جهانگرد مشهور ونیزی مارکوپولو که حدود یک سده پس از کشته شدن خلیفه عباسی از بغداد گذر کرده بود، داستانی شایع بود مبنی بر اینکه المستعصم بالله برجی از جواهرات و طلا داشت که هولاکو پس از توییح، وی را در همان برج زندانی کرد تا از گرسنگی هلاک شد (خصبک، ص ۵۵). این روایات جای تأمل و نیاز به بررسی و غور بیشتر دارد و از حوصله این بحث مختصر خارج است.

گویند ابن علقمی وزیر خلیفه و نصیرالدین طوسی مشاور هولاکو، خان مغول را تحریک و تشویق به کشتن خلیفه کردند (ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۰۱). هولاکو سرانجام دستور قتل خلیفه و تمام خانواده و جمعی از اعیان عباسی را صادر کرد (ابن فوطی، ص ۳۲۷-۳۲۸؛ جمیلی، ج ۲۶، ش ۳، ص ۶۴). این دیدگاه جای شک و شبهه دارد و البته موافقان و مخالفان جدی در قدیم و جدید، و در میان مورخان شیعه و سنی دارد.

در مورد تعداد کشته های مردم بغداد به دست مغولان، میان مؤرخان اختلاف نظر دیده می شود (خصبک، ص ۵۶). بنابه نظری بسیار اغراق آمیز تعداد کشته ها را از ۸۰۰ هزار تا ۲/۳ میلیون نفر ذکر کردند (برای مثال: ابن فوطی، ص ۳۳۱؛ حمدالله مستوفی، ص ۳۶۹؛ ذهبی، دول الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۱، ۱۲۳) که قطعاً نمی تواند درست باشد. به نظر می رسد تعداد معقول کشته ها ۸۰-۹۰ هزار نفر بوده است (رشاد، ش ۱، ص ۲۵).

هولاکو پس از پایان کشتار و غارت و امان دادن به آنان که زنده ماندند، دستور داد اجساد مردگان را که بسیار متلاشی و متعفن شده، و فضا را به شدت آلوده کرده بود، دفن و شهر بازسازی شود (رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۱۳). او گروهی را برای اداره شهر همراه با سه هزار سپاهی تعیین کرد، و خود با دیگر سپاهیان در پی آلودگی و عفونت شدید هوا در ۱۴ صفر بغداد را به سوی همدان ترک کرد. او پس از قتل خلیفه عباسی، فرمان داد غنایم عظیم به دست آمده در بنای محکمی در ساحل دریاچه ارومیه حفظ و نگهداری شود (جوینی، ج ۳، ص ۲۹۱-۲۹۲).

## ۵. نتیجه گیری

سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی بزرگترین ضربه ای بود که جهان اسلام بخود دید، چرا که منجر به از هم پاشیدگی وحدت ظاهری دولت اسلامی و از بین رفتن حجم عظیمی از مظاهر تمدن اسلامی شد. بدون شک بی لیاقتی چند خلیفه واپسین عباسی و بویژه آخرین آنان که کمترین توجهی به خطر مغولان نکردند و سرگرم عیاشی و زراندوزی خود بودند، باعث شد پایتخت پانصد ساله اسلام ویران گردد و جمع عظیمی از مسلمانان قربانی غفلت و غرور آنان شوند. فساد و درگیری و رقابتهای سیاسی در درون دربار عباسی و اتهامهای متقابل به خیانت و دشمنی وزیر با سپهسالار و با دیگر بزرگان درباری و خست و بی ارادگی مستعصم، از جمله مهمترین عوامل این سقوط هولناک بودند. در واقع سقوط خلافت عباسی قابل پیش بینی بود. چرا که مغولان از سال ۶۱۶ هـ یعنی چهل سال پیشتر قصد یورش و گشودن دیگر ممالک اسلامی را داشتند. بی توجهی و بی تدبیری دستگاه خلافت بغداد به این امر (پیروزی مغولان و کشت و کشتار مسلمان و فروپاشی خلافت

مطلب تا اینجا ارایه

شماره اطلاعات در باب سقوط بغداد است که هیچ نکته ای تازه در بر ندارد و از این رو مقاله علمی پژوهشی نیست.

اسلامی) کمک و راه را برای فتح سهل و آسان شهر افسانه ای هزار و یک شب هموار، و درازه های آن را که قرن‌ها شاهد عبور و مرور کاروانیان و حاملان فرهنگ و تمدن درخشان اسلام و ایران بودند، برای ورود ظفرمند متجاوزان بیگانه باز کرد. نکته دیگر، استبداد و خودکامگی رجال سیاست و دیانت از خلیفه تا وزیر و امیر سپاه، و در نتیجه فاصله میان مردم و حکمرانان است که نقش تعیین کننده ای در شکست دستگاه خلافت و پیروزی مغولان ایفا کرد.

### کتابنامه

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، ۱۳۸۵ هـ

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، الكامل فی التاریخ، بیروت، ۱۳۸۵/۱۹۶۵ م.

ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره، ۱۳۹۲ هـ

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، چاپ خلیل شحاده، بیروت، ۱۹۸۸/۱۴۰۸ م.

ابن دقماق، ابراهیم بن محمد بن ایدمر، الجوهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین، چاپ محمد کمال الدین عزالدین علی، بیروت، ۲۰۰۷ م.

ابن ساعی، علی بن أنجب، الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر، چاپ مصطفی جواد، بغداد، ۱۹۳۴/۱۳۵۳ م.

ابن شاکر کتبی، محمد، فوات الوقیات، چاپ احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۳-۱۹۷۴ م.

ابن طقطقی، محمد، الفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، بیروت، ۱۳۸۳/۱۹۶۴ م.

ابن عبری، ابوالفرج غریغوریوس ملطی، تاریخ مختصر الدول، بیروت، ۱۹۵۸ م.

ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه، چاپ مصطفی جواد، بغداد، ۱۳۵۱/۱۹۳۲ م.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، ۱۴۰۷/۱۹۸۶ م.

زمينه اجتماعي سقوط بغداد..... ٣٣٩

ابوالفداء، عمادالدين اسماعيل بن علي، المختصر في أخبار البشر، المطبعة الحسينيه المصريه، قاهره، بي تا.

بناكتي، فخرالدين ابوسليمان، تاريخ بناكتي معروف به روضه أولى الالباب في معرفه التواريخ و الانساب، چاپ جعفر شعار، تهران، ١٣٤٨ ش.

جميلي، رشيد عبدالله، مقاله «حملة هولاکو على بغداد-٦٥٦ هـ»، در: مجله المورد، بغداد، ١٩٩٨/١٤١٩ م.

جويني، علاءالدين عطا ملك، تاريخ جهانگشاي، چاپ ميرزا محمد بن عبدالوهاب قزويني، ليدن (هلند)، ١٣٢٩-١٣٥٥/١٩١١-١٩٣٧ م.

حمدالله مستوفي، بن ابى بكر بن احمد قزويني، تاريخ گزيده، چاپ عبدالحسين نوايي، تهران، ١٣٦٤ ش.

خصبک، جعفرحسين، العراق في عهد المغول الايلخانيين (٦٥٦-٧٣٦ هـ/١٢٥٨-١٣٣٥ م)، بغداد، ١٩٦٨ م.

دياربکري، حسين بن محمدبن حسن، تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس، دارصادر، بيروت، بي تا.

شمس الدين احمد، ذهبى، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، ١٩٩٣/١٤١٣ م.

همو، دول الاسلام، حيدرآباد دکن، ١٣٦٤ هـ

رشاد، عبدالمنعم، مقاله «احتلال المغول لبغداد»، مجله آداب الرافدين، بغداد، ١٩٧١ م.

رشيدالدين فضل الله همداني، جامع التواريخ، چاپ بهمن كريمي، تهران، ١٣٣٨.

سامرائي، عبدالجبار محمود، مقاله «حصارالمغول للعاصمه بغداد- سنه ٦٥٦ هـ/١٢٥٨ م»، مجله المورد، بغداد، ١٩٩٨/١٤١٩ م.

سبط ابن جوزي، يوسف بن قزاوغلو، مرآه الزمان، حيدر آباد دکن ١٣٧٠ هـ/١٩٥١ م.

سبكي، ابونصرعبدالوهاب بن تقى الدين، طبقات الشافعيه الكبرى، المطبعة الحسينيه، قاهره،

١٣٢٤ هـ

٣٤٠ - تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ١٣٩٨

صیاد، فؤاد عبدالمعطي، المغول في التاريخ، بيروت، ١٩٧٠م.

طوسی، خواجه نصیرالدین، ضمیمه جلد سوم جهانگشای جوینی؛ بنگرید: جوینی.

غامدی، سعد بن حذیفه، سقوط الدوله العباسیه و دور الشیعہ بین الحقیقہ و الاتهام، ریاض،

١٤٢٥ هـ/٢٠٠٤م.

قزاق، محمد صالح داود، الحیاه السیاسیہ فی العراق فی العصر العباسی الاخیر (٥١٢-٦٥٦ هـ)،

نجف (عراق)، ١٣٩١ هـ/١٩٧١م.

مقریزی، احمد بن علی بن عبدالقادر، السلوک المعروفه دول الملوک، چاپ محمد عبدالقادر

عطا، بیروت، ١٤١٨ هـ/١٩٩٧م.

ملک اشرف غسانی، العسجد المسبوك و الجوهر المخلافت: وک فی طبقات الخلفاء و

الملوک، چاپ محمود عبد المنعم، علی خاقانی، بیروت- بغداد، ١٣٩٥ هـ/١٩٧٥م.

منہاج سراج، ابو عمر عثمان جوزجانی، طبقات ناصری، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران،

١٣٦٣ ش.

میرخواند، محمد بن خواند شاه، تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء،

تهران، ١٣٣٨ ش.

نسوی، شهاب الدین محمد، سیرت جلال الدین منکبرنی، چاپ مجتبی مینوی، تهران،

١٣٨٤ ش.

نویری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب، نهایه الأرب فی فنون الأدب، قاهره، ١٤٢٣ هـ

وصاف الحضرة، عبدالله بن فضل الله شیرازی، وصاف الحضرة المعروف به کتاب تجزیه

المصار و تزجیه الاعصار، چاپ عبدالمحمد آیتی، تهران، ١٣٤٦ ش.

یاقوی حموی، شهاب الدین، معجم البلدان، بیروت، ١٩٩٥م.

### پی نوشت

١- حتی، تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، جلد ٢، ص ٧٢-٨٢. زیدان، جلد اول، ص ١١٠-١٠٨

٢- دوری، بغداد، دانشنامه جهان اسلام، جلد ٣، ص ٥٤٦. یعقوبی، البلدان، ص ٦

٣- طبری، جلد ٨، ص ٣٩

٤- مقدسی، ص ٦٧-٨٣